



جنگ و

صلح در

شاهنامه فردوسی

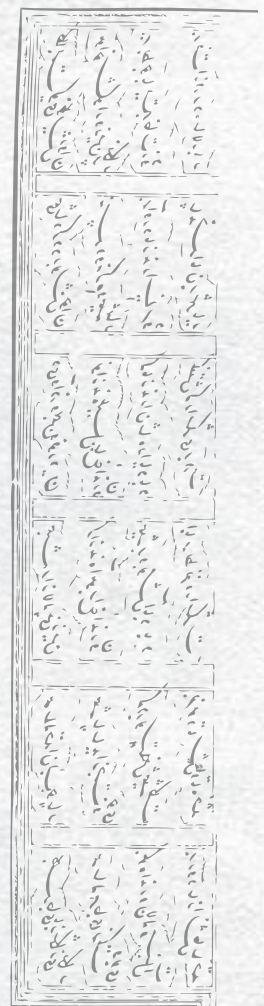


داکتر محمدیونس طغیان ساکایی

کار می‌برند، امیال، آرزوها و حالات درونی این آدم‌ها را چنان توصیف می‌کند که خواننده و شنونده را مجذوب می‌کند. به گونه کوتاه اگر گفته شود که شاهنامه یک حماسه، یک تاریخ و یک فرهنگنامه بزرگ است، بی‌جا نخواهد بود. سال‌هایی که تازه جنگ در افغانستان آغاز شده بود، می‌خواستم رساله‌ای زیر نام صلح و آشتی در شاهنامه بنویسم. در آن زمان یکی از دوستانم می‌گفت: این کار شما جست‌وجوی

شاهنامه اثر بزرگ‌گیت که هزارسال از عمر آن می‌گذرد. در این هزارسال این اثر بزرگ، نقل مجالس مردم ما بوده است. این کتاب در نگاه نخست، شرح جنگ‌ها و دلاوری‌های مردمی است که برای سرزمین، قدرت و ناموس جنگیده‌اند. فردوسی در این زمینه ستایشگر بزرگ و شاعر چیره‌دستی است که این همه کارنامه‌ها را با همه‌ریزگی‌های آن از وضعیت ظاهری قهرمانان، میدان‌های نبرد، جنگ افزارهایی که جنگاوران به

جنگ در نزد فردوسی
عوامل درونی دارد؛ یعنی
در تن انسان چیزهایی
هست که او را به جنگ
و گناه وا می‌دارد.
فردوسی آنان را دشمنان
اصلی و دیوان درون
آدمیان می‌شمارد. تعداد
این دشمنان درونی که
اسباب جنگ و تباهی را
در وجود آدمیان فراهم
می‌کنند ده است.



سوزنی در گاه خواهد بود. با آنکه به راستی که شاهنامه شرح جنگ‌ها و دلاوری‌های شه‌یاران، پهلوانان و لشکریانی است که در سرپای این منظومه بزرگ خودنمایی می‌کنند؛ اما در میان این گبرودار بزرگ، فردوسی پیوسته پیامدهای همه این جنگ‌ها را به صورت کوتاه و محکم بیان می‌کند و آن دوری گزیدن از این گونه جنگ‌هاست. با نگاه ژرفتر به شاهنامه در می‌یابیم که در حقیقت این اثر خواننده را به صلح و آشتی فرامی‌خواند. بی‌زاری از جنگ از آغاز تا فرجام این حماسه ترویج شده است.

شاهنامه با این بیت آغاز می‌شود:
به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

(شاهنامه چاپ خالقی مطلق)

جان و خرد برترین همه اندیشه‌هاست و فردوسی، یزدان را با آن می‌ستاید. در جای دیگر از شاهنامه آمده است:

میا زار موری که دانه‌کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

این جان که برترین عطیة الهی است، نباید آزار ببیند. فردوسی روادار آزار موری نیست؛ چون مور جان دارد و جان از شیرین‌ترین عطایای ایزدی است. فردوسی در حقیقت جنگ و خون‌ریزی را ستیزه با جان‌آفرین می‌انگارد و می‌گوید:

چو چیره شدی بیگنه خون مریز
مکن با جهاندار یزدان ستیز
و در جای دیگر گفته است:
جهان خواستی، یافتی، خون مریز
مکن با جهاندار یزدان ستیز

در نزد فردوسی جنگ و کشتار، ستیزه با خداوند است. در قرآن آمده است: «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاهما فکانما احیاء الناس جمیعا» (قرآن، مائده: ۳۲). تأکید فردوسی برای اینکه جنگ و خون‌ریزی را ستیزه با خداوند می‌داند، اشاره به همین آیه شریفه است.

درست است که فردوسی در حماسه خویش دلاوری‌ها و جنگ‌ها را شرح می‌دهد و توصیف می‌کند؛ زیرا مهم‌ترین ویژگی حماسه شرح دلاوری‌های مردم و قهرمانان است؛ اما نتیجه‌ای را که شاعر از این داستان‌ها به دست می‌دهد، بی‌زاری از جنگ است. در سراسر شاهنامه هر امکانی برای حفظ صلح و آشتی، ستایش و جلوگیری از غارت و کشتن و سوختن دست می‌دهد، برجسته شده است.

جنگ در نزد فردوسی عوامل درونی دارد؛ یعنی در تن انسان چیزهایی هست که او را به جنگ و گناه وا می‌دارد. فردوسی آنان را دشمنان اصلی و دیوان درون آدمیان می‌شمارد. تعداد این دشمنان درونی که اسباب جنگ و تباهی را در وجود آدمیان فراهم می‌کنند ده تا است. اینها از زبان بزرگمهر در شاهنامه

می‌آید؛ آنگاه که نوشین روان را به عدل و داد رهنمونی می‌کند و او را سرآمد همه عدالت پروران حماسه و اسطوره می‌سازد. نوشین روان از بزرگمهر می‌پرسد: آن ده دیو در کمین نشسته انسان کدام‌ها هستند؟ بزرگمهر می‌گوید:

چنین داد پاسخ که از و نیاز
دو دیواند با زور و گردن فراز
دگرخشم و شکست و ننگست و کین
چو نمام و دو روی و نا پاکدین
دهم آنک از کس ندارد سپاس
به نیکی دهم نیست یزدان شناس

(خالقی، دفتر یکم: ص ۲۹۰)

در شاهنامه این ده دیو هستند که جنگ و بدبختی می‌آورند. فردوسی در آغاز داستان‌هایش به گونه کوتاه عوامل جنگ را ذکر می‌کند.

نخستین جنگ در شاهنامه با وسوسه دیو رشک رقم خورده است. کیومرث نخستین شاه شاهنامه مورد رشک مخالفان خودش قرار می‌گیرد. مخالفان او دیوها هستند. شاید اینها نمی‌خواهند که کیومرث و قوم او از یک مرحله صحراگردی و توحش به دوران پیشرفته‌تر اسکان‌پذیری و تمدن گذر کنند. آنها به نظامی که کیومرث بنیاد گذاشته رشک می‌برند و در پی اخلال این نظام‌اند. درباره کیومرث در شاهنامه آمده است:

به گیتی نبودش کسی دشمن
مگر در نهران ریمن آهرمنا
به رشک اندر آهرمن بدسگال
همی رای زد تا بیاگند بال

(خالقی، دفتر یکم: ۲۲)

آنها آمدند و یگانه فرزند او، سیامک، را کشتند. از این نخستین کشته، مردم عظیم سوگوار شدند و یک سال تمام مردم سوگ سیامک را داشتند تا که دستور یزدان بر آن شد که باید این کین ستانده شود:

نشستند سالی چنین سوگوار
پیام آمد از داور کردگار
درود آورندش خجسته سروش
کزین پیش مخروش و باز آرهوش
سپه ساز و برکش به فرمان من
بر آوریکی گرد از آن انجمن
از آن بد کنش دیو روی زمین
بپرداز و پردخته کن دل زکین...
وزان پس به کین سیامک شتافت
شب آرامش و روز خوردن نیافت

(خالقی، دفتر یکم: ۲۴)

انگیزه نخستین جنگ میان ایران و توران که موضوع اصلی شاهنامه در دوران پهلوانی را تشکیل می‌دهد، با تحریک دیو آژ در جان سلم، فرزند بزرگ فریدون که حکمرانی روم را داشت، آغاز می‌شود. در داستان پسران فریدون چنین می‌خوانیم:

بجنیبید مرسلم را دل زجای
دگرگونه تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آزاندرن
پراندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر
که دادش به کهتر پسر تخت زر

(خالقی، دفتر یکم: ۱۰۸)

او با تور برادر دیگر خود که فرمانروای توران بود، در مخالفت با رأی فریدون در تقسیم جهان میان پسرانش همداستان شده و برادرشان ایرج را به قتل رساندند. این کینه سال‌ها پس از آن توسط منوچهر ستانده شد. سلم و تور هر دو به دست منوچهر کشته شدند. پس از آن به لشکر سلم و تور امان داده شد؛ یعنی که تداوم کینه و ادامه جنگ، مخالف رأی یزدان و ناصواب است. این را فردوسی دیو کین نامیده و نکوهش کرده است. در همین مورد از زبان منوچهر به نمایندگی لشکر سلم و تور که به زینهار خواهی نزد منوچهر آمده‌اند بنگرید؛ در شاهنامه می‌خوانیم:

چنین داد پاسخ که من کام خویش
به خاک افگنم برکشم نام خویش
هر آن چیزکان نیزه ایزدبست
از آهرمنی گرز دست بدبست
سراسر ز دیدار من دور باد
بدی را تن دیو رنجور باد
شما گر همه کینه‌دار منید
وگر دوستدارید و یار منید
چو پیروزگر دادمان دستگاه
گنه کار شد رسته با بیگناه
کنون روز داد است، بیداد شد
سران را سر از کشتن آزاد شد
همه مهر جوید و افسون کنید
ز تن آلت جنگ بیرون کنید
خروشی برآمد ز پرده سرای
که ای پهلوانان فرخنده رای
ازین پس به خیره مرزید خون
که بخت جفا پیشه گان شد نگون

(خالقی، دفتر یکم: ۱۵۲)

آزمندی شاهان نه تنها اسباب جنگ با همسایگان را فراهم می‌آورد که سبب آشفتنگی و آشوب در جامعه می‌شود. یکی از دلایل سرپیچی مردم از حکومت نودز در شاهنامه آزمندی اوست. او مصروف جمع‌آوری مال و گنج است و رعیت در رنج؛ مانند همین روزگار ما:

همه مردمی نزد او خوار گشت
دلش بر ره گنج و دینار گشت
کدیور یکایک سپاهی شدند
دلیران سزاوار شاهی شدند



چُن از روی گیتی برآمد خروش
جهانی سراسر برآمد به جوش

(خالقی، دفتر یکم: ۲۸۵)

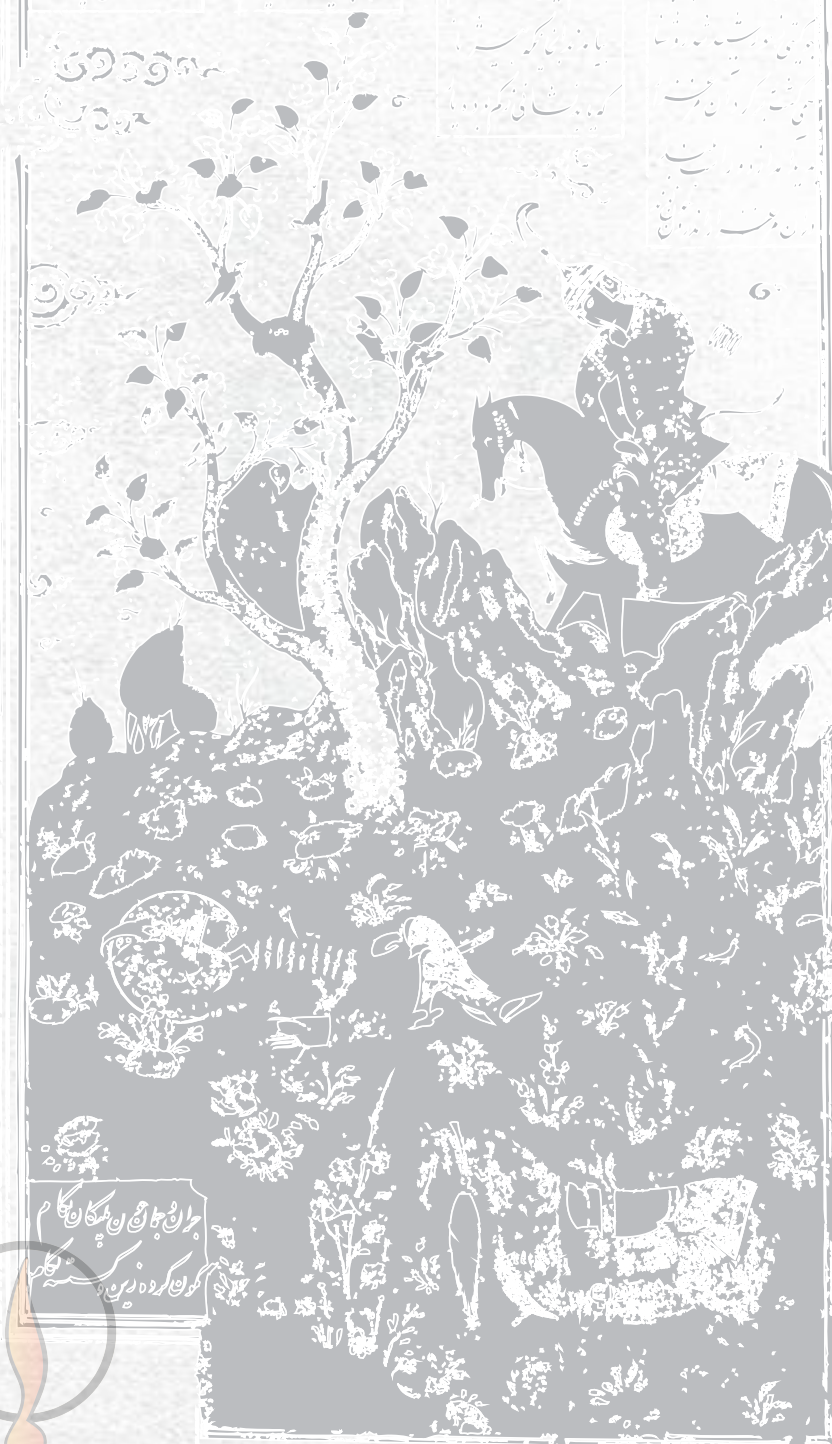
داستان رفتن کاووس به مازندران از اثر دیو نیاز، خواهش‌های نفس، است. این مسئله در سخن‌های زال به کاووس انعکاس کرده است:

نه مرگ از تن خویش بتوان سپوخت
نه چشم جهان کس به سوزن بدوخت
به پرهیز هم کس نرست از نیاز
جهان جوی از این سه نیابد جواز

(خالقی، دفتر دوم: ۱۱)

و باز در سخن‌های گیو به زال در هنگام بازگشتن‌اش به زابل در همین داستان آمده است:
ز تو دور باد آز و مرگ و نیاز
مبادا به تو دست دشمن دراز
اینها به گونه تعریض بر شاه کاووس است که گرفتار دیو نیاز شده است. در شاهنامه بیشتر بین جنگ‌ها در اثر کینه‌کشی اتفاق می‌افتد. تنها در دوران اسطوره‌ای و پهلوانی شاهنامه تعداد ۹ جنگ ناشی از کینه‌جویی و انتقام‌طلبی صورت گرفته است.

۱. جنگ هوشنگ با دیوان به کین سیامک؛
۲. نبرد فریدون با ضحاک به انتقام خون پدرش و همچنان گاو پرمایه؛
۳. پیکار منوچهر با سلم و تور به خاطر کشته شدن ایرج؛
۴. حمله رستم به توران زمین از بهر خون سیاوش؛
۵. صف‌آرایی افراسیاب در برابر ایرانیان به انتقام تجاوز آنها



رستم در این لشکرکشی هفت سال در آن سرزمین در پی افراسیاب همه آن مرزبوم را زیر و زیر کرد؛ اما کشنده‌های اصلی سیاوش یعنی افراسیاب، گروی زره و گرسیوز به دست نیامد. پس ایرانیان برای برآوردن این مامول، کیخسرو را از توران آوردند تا انتقام سیاوش از کشنده‌های او بگیرد؛ یعنی همه جنگ‌های کیخسرو در برابر تورانیان و افراسیاب. جنگ‌های داده‌اند که باید ستانده شوند. مردم الزام دارند که باید به انتقام خون‌های ریخته شده برخیزند و آن را باز ستانند.

عقیده بر این بوده است که اگر انتقام خون‌های ریخته شده گرفته نشود، در دنیای دیگر انسان را به این گناه مورد پرسش قرار می‌دهند؛ یعنی کین جستن یک امر ایزدی است. این عقیده را ما از زبان گودرز می‌شنویم که در برابر پیران می‌گوید:

من اکنون بدین چرب گفتار تو
اگر باز گردم ز پیکار تو
به هنگام پرسش ز من کردگار
بپرسد از این گردش روزگار
که سالاری و زور و مردانگی
ترا دادم و گنج و فرزانه‌گی
به کین سیاوش کمر بر میان
نبستی چرا پیش ایرانیان
به هفتاد خون گرامی پسر
بپرسد زمن داور دادگر
به پاسخ به پیش جهان آفرین
چگویم، چرا باز گشتم ز کین؟

(داستان دوازده رخ)

در بهمن نامه ایران‌شاه بن ابی‌الخیر از زبان بهمن آمده است:

پس از من چه گویند گردن کشان
چو یابند از این داستان‌ها نشان
که فرزند خون پدر خوار داشت
درم بستند و خون به خونی گذاشت
چه گویمش آنگه به روز شمار
هم از شاه شرم و هم از کردگار

(۲: بیست‌وسه)

همانگونه که جنگ برای ستاندن کین، انتقام، امر ایزدی است، بازگشتن به کین هم روی گرداندن از دین است. در مینوی خرد آورده است: آن کس به بهشت می‌رود که کین و دشمنی را از اندیشه دور دارد و با کسی دشمنی نکند (۳: ۵۳). شاید این اندیشه‌ها از آنجا منشأ می‌گیرد که تداوم کینه‌کشی‌ها در کشور تباهی دودمان‌ها را سبب شده بود. می‌بینیم که فردوسی در شاهنامه خویش به پارادوکس کینه‌کشی و ایزدی بودن کینه‌کشی مواجه است.

یورش افراسیاب به ایران زمین و جنگ او با نوذر، برگشتن به کینه دیرینه است. تور ایرج را کشته بود و خود توسط منوچهر کشته شد؛ اما پشنگ سالار توران زمین باز برای انتقام خون تور سخن می‌راند:

در کاخ سلطنتی توران، در پی رهایی بیژن از بند او که به نبرد دوازده رخ انجامید؛

۶. جنگ‌های کین خواهی کیخسرو در برابر افراسیاب، برای انتقام خون سیاوش؛

۷. تاختن اسفندیار به رویین دژ به خاطر انتقام خون لهراسپ و اسارت خواهران؛

۸. جنگ فرامرز در کابلستان به خاطر انتقام خون رستم؛
۹. جنگ بهمن در زابلستان برای باز ستاندن کین اسفندیار از خانواده رستم.

در حقیقت بیشتر شاهان در شاهنامه برای کین خواهی پدید می‌آیند و پهلوانان و جنگاورانند که این کینه‌ها را می‌ستانند. قسمت کلانی از این کین خواهی‌ها مربوط به کارزارهایی است که کیخسرو از بهر کین سیاوش راه می‌اندازد. نخستین کین خواهی سیاوش از تورانیان به سالاری رستم انجام شد.

سخن راند از سلم و از تور گفت
که کین زیر دامن نشاید نهفت
سری را کجا مغز جوشیده نیست
بر او بر چنین کار پوشیده نیست
که با ما چه کردند ایرانیان
بدی را بیستند یک یک میان
کنون روز تیزی و کین جستن است
رخ از خون دیده گه شستن است

(خالقی، ج ۱: ۲۹۰)

او پسرش افراسیاب را به جنگ ایرانیان می‌فرستد و این یک جنگ بیداد است. این تصمیم را فرزند دیگر پشنگ یعنی اغریث نیز نابه‌جا می‌داند و این وسوسه شیطانی را که در تن پدرش نفوذ کرده است، می‌خواهد به گونه‌ای باز گوید و او را از این تصمیم شریانه باز دارد:

چوشد ساخته کار جنگ آزمای
به کاخ آمد اغریث رهنمای
به پیش پدر شد پراندیشه دل
که اندیشه دارد همه پیشه دل...
نیا زادشم شاه توران سپاه
که ترکش همی سود بر چرخ و ماه
ازین در سخن هیچگونه نراند
به آرام بر نامه کین نخواند
اگر ما نشوریم بهتر بود
کزین جنبش آشوب کشور بود

(خالقی، ج ۱: ۲۹۳)

جنگ از برای دین در نزد فردوسی بی‌رنگ است. نباید به بهانه دین جنگید. یگانه موردی از این دست، در داستان رستم و اسفندیار می‌آید. اسفندیار به بهانه دین به جنگ رستم می‌رود.

دو گیتی به رستم نخواهم فروخت
کسی چشم دین را به سوزن ندوخت

در این داستان می‌بینیم که ضمیر و وجدان فردوسی با رستم است و خواننده را در مسیر پرخیم و پیچ داستان برای همنوایی با رستم همدانستان می‌سازد.

در زمانی که محمود به بهانه جهاد به هندوستان می‌تازد و در همه سرزمین‌های اسلامی قرمطی می‌جوید، این شاعر که کار سرایش شاهنامه را در همان دوران روی دست دارد، هیچ یک از ادیان و مذاهب را نکوهش نکرده و با هیچ یک از دین‌آوران سر ستیزه ندارد، بلکه برعکس به همگان احترام می‌گذارد.

در شاهنامه یکی از دین‌آوران مزدک است که غالب تاریخ نویسان اسلامی چون حمزه اصفهانی، دینوری، یعقوبی، ثعالبی، مقدسی، حمدالله مستوفی و دیگران از او به عنوان زندیق، مردم فریب، گجستک، بی‌دین، دیو پلید و گمراه که گویا زنان را هم می‌خواست اشتراکی بسازد، سخن گفته‌اند؛ اما در این میان فردوسی درباره او چنین اندیشه دارد:

بیامد یکی مرد مزدک به نام
سخنگوی و بادانش و رأی و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش
قباد دلاور بدو داد گوش

(داستان مزدک)

فردوسی این سخنان را در زمانی گفت که اندکی پیش از آن عباسیان با یکی دیگر از مقاومت‌گران مخالف خلافت بغداد، بابک، کار را یک طرفه کرده بودند. این نمایانگر این است که فردوسی از دین قرائت دیگر دارد و با مرکز خلافت اسلامی که جز جمع‌آوری جزیه، ولخرجی‌ها و بیدادگری‌ها دیگر کاری نداشتند، سر ناسازگاری دارد. با همه کسانی که از نام دین سوء استفاده می‌کنند و دین را از برای خویش دکان ساخته‌اند، مخالفت دارد و اینها را با تندترین واژه‌ها نکوهش می‌کند:

نه جشن و نه رامش، نه بخشش، نه کام
همه چاره ورزش و ساز دام
پدر یا پسر کین سیم آورد
خورش کشک و پوشش گلیم آورد
زیان کسان از پی سود خویش
بعویند و دین اندر آرند پیش

(پادشاهی بزرگ‌گرد)

از نظر فردوسی پاکیزه دینان همان‌هایی‌اند که کینه نداشته باشند:

خردمند باشند و پاکیزه دین
ز آفت همه پاک و بیرون زکین

یا:

به کین بازگشتن بریدن ز دین
کشیدن سراز آسمان بر زمین

در ذیل شرح کوتاهی از یکی از داستان‌ها در مورد آشتی جویی و چند بیت نمونه درباره صلح و آشتی جویی در شاهنامه می‌آورم:

زویا زاب یکی از پادشاهانی است که در زمان او جنگ‌های ممتد میان ایران و توران در گرفت. این نبرد طولانی با خشکسالی‌های بی‌هم همراه است. آسمان چنان سخت گرفته که نمی‌باران فرود نمی‌آید. مردم به حدی مجبور می‌شوند که دیگر یارای جنگ را ندارند. هردو گروه سرانجام به این باور می‌رسند و می‌گویند:

... از ماست بر ما بد آسمان
که از بهر ما زین سرای سپنج
نیاید بجز درد و اندوه و رنج
بیا تا ببخشیم روی زمین
سراییم بر یکدیگر آفرین
و سر انجام:

بر آن بر نهادند یکسر سخن
که در دل ندارند کین کهن
بخشند گیتی به رسم و به داد

شاهنامه اثر
بزرگیست که
هزارسال از عمر آن
می‌گذرد. در این
هزارسال این اثر
بزرگ، نقل مجالس
مردم ما بوده
است. این کتاب
در نگاه نخست،
شرح جنگ‌ها
و دلاوری‌های
مردمی است که
برای سرزمین،
قدرت و ناموس
جنگیده‌اند.

جنگ در نزد فردوسی
عوامل درونی دارد؛
یعنی در تن انسان
چیزهایی هست که
او را به جنگ و گناه
و می دارد. فردوسی
آنان را دشمنان اصلی
و دیوان درون آدمیان
می شمارد. تعداد این
دشمنان درونی که
اسباب جنگ و تباهی
را در وجود آدمیان
فراهم می کنند ده است

زکار گذشته نیارند یاد
چو زینگونه آمد سخن در میان
بزرگان ایران و تورانیان
نشستند با صلح و گفتند باز
که از کینه با هم نگیریم ساز

(پادشاهی زاب)

آنگاه است که آسمان بر ایشان رحمت می آورد. باران می بارد
و زمین بارور می شود. این هم چند بیت از جاهای مختلف
شاهنامه درباره آشتی جویی و صلح:

تو را آشتی بهتر آید ز جنگ
فراخی مکن بردل خویش تنگ
سر مایه مرد سنگ و خرد
به گیتی بی آزاری اندر خورد
چنین گفت موبد به بهرام نیز
که خون سر بیگناهان مریز
ستیزه نه خوب آید از نامجوی

بپرهیز و گرد ستیزه مپوی
وگر آز گیرد دلت را به جنگ
بماند روانت به کام نهنگ
برادرکشی از پی تاج و تخت
نخواند تو را نیکدل نیکبخت
مریزد خون از پی تاج و گنج
که بر کس نماند سرای سپنج

ز بس جنگ و خون ریختن در جهان
جوانان ندانند ارج مهان
به پیش جهاندار پیمان کنیم
دل از جنگ جستن پشیمان کنیم
مرا آشتی بهتر آید ز جنگ
نباید گرفتن چنین کار تنگ
پلنگ این شناسد که پیکار و جنگ
نه خوب است و داند همی کوه و سنگ

فریدون فرخ فرشته نبود
به مشک به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

هنگامی که فردوسی روزگار خود را چنین توصیف می کند:

نهان گشت کردار فرزنانگان
پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند
نهان راستی آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز
به نیکی نبودی سخن جز به راز

(خالقی، ج ۱: ۵۵)

از همین قبیل در سرپای شاهنامه اندرزهای سودمند درباره صلح، آشتی و داد است که می شود شاهنامه را از این لحاظ یک حماسه ملی و عرفانی خواند.

توصیف‌های فردوسی از میدان‌های جنگ و جنگاوران بی

نظیرند. او گاهی چنان حالات دراماتیک را تصویر می کند که «گویی به شیوه نمایشنامه‌نویسان امروزیین صحنه تئاتر را تجسم کرده و نوشته است» (۴: ۳۴).

ز خیمه نگه کرد رستم به دشت
ز ره گیور اید کاندر گذشته
نهاد از بر رخسار رخشنده زین
همی گفت گرگین که بشتاب همین
همی بست بر باره رهام تنگ
به برگستوان بر زده طوس جنگ
همی این بدان آن بدین گفت زود
تهدمتن چو از خیمه آوا شنود
بدل گفت کاین کار آهرمن است
نه این رستخیز از پی یک تن است

یا اینکه یک لحظه از تیراندازی رستم را در جنگ با اشکیوس
کشانی این چنین توصیف کرده است:

کمان را بمالید رستم به جنگ
بغرید مانند غران پلنگ
پس آنگه به بند کمر برد جنگ
گزین کرد یک چوبه تیر خلدنگ
خلدنگی بر آورد پیکان چو آب
نهاده بر آن چار پر عقاب
بمالید چاچی کمان را به دست
به چرم گوزن اندر آورد شصت
ستون کرد چپ را خم کرد راست
خروش از خم چرخ چاچی بخواست
چو سوفارش آمد به پهنای گوش
ز چرم گوزنان بر آمد خروش
چو پیکان بیوسید انگشت او
گذر کرد از مهره پشت او
بزد تیر بر سینه اشکیوس
سپهر آن زمان دست او داد بوس
یا که در وصف افراسیاب می سراید:
شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب
توصیف رستم از زبان افراسیاب:
سواری پدید آمد از پشت سام
که دستانش رستم نهادست نام
بیامد به سان نهنگ دژم
که گفتی زمین را بسوزد به دم

منابع

۱. بی. نا. (۱۳۵۴). مینوی خرد. ترجمه: احمد تفضلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
 ۲. ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). بهمن نامه. ویراسته: عقیق رحیمی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۳. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). سبک شناسی شعر. چاپ نهم. تهران: فردوس.
- یادآوری: همه بیت‌های نمونه از شاهنامه چاپ خالقی مطلق گرفته شده است.